

رویکرد قرآن کریم در مواجهه با فرهنگ ازدواج و طلاق در عصر جاهلیت و عوامل اثربخش آن

حسن صادقی^۱

چکیده

در دوره جاهلیت، نظام خاصی برای ازدواج و طلاق متناسب با شرایط فرهنگی و اجتماعی آن عصر وجود داشت. قرآن کریم در برخورد با این فرهنگ، رویکردی اصلاحی مبتنی بر اصول و عوامل مشخصی اتخاذ نمود. این پژوهش که با روش توصیفی-تحلیلی انجام شده است، ضمن بررسی رویکرد قرآنی در مواجهه با فرهنگ ازدواج و طلاق در جاهلیت، مهمترین عوامل تأثیرگذار قرآن در تحول این فرهنگ را مورد تحلیل قرار می‌دهد. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که قرآن کریم نه تنها از فرهنگ عرب جاهلی اقتباس ننموده، بلکه با ارائه نظام حقوقی و اخلاقی نوین، تأثیر عمیقی بر تحول فرهنگ ازدواج و طلاق گذاشته است. نتایج این تأثیرگذاری در مدت کوتاهی پس از نزول قرآن، به صورت تحول شگرف در فرهنگ ازدواج و طلاق و کاهش چشمگیر ناهنجاری‌های اجتماعی مرتبط با آن تجلی یافت. این مطالعه نشان می‌دهد که الگوی قرآنی در اصلاح فرهنگ ازدواج و طلاق، هنوز هم می‌تواند به عنوان راهکاری کارآمد برای بهبود وضعیت کنونی این نهاد اجتماعی مورد استفاده قرار گیرد.

واژگان کلیدی: قرآن کریم، فرهنگ جاهلیت، ازدواج، طلاق، تحول فرهنگی، نظام حقوقی.

۳۳

قرآن پژوهی

سال دوم / شماره ۷ / بهار ۱۴۰۲

۱. سطح چهار رشته فقه و اصول، پژوهشگر و استاد سطح عالی حوزه علمیه قم؛ (sadegi114@chmail.ir).

مقدمه

با توجه به اجتماعی بودن انسان، ازدواج و طلاق از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند. در جامعه عرب جاهلی، مانند سایر جوامع، فرهنگ خاصی برای ازدواج و طلاق وجود داشت. با نزول قرآن کریم، یکی از حوزه‌هایی که مورد توجه قرار گرفت، مسئله ازدواج و طلاق بود و آیات متعددی در این زمینه نازل شد. با توجه به نظارت دقیق آیات قرآنی در این موضوع و توجه به وضعیت فرهنگی و اجتماعی جامعه عرب جاهلی، پرسش‌های مهمی مطرح می‌شود: نخست، رویکرد قرآن نسبت به فرهنگ ازدواج و طلاق در دوران جاهلیت چگونه بوده است؟ دوم، چه عواملی سبب اتخاذ این رویکرد شده‌اند؟ و سوم، چگونه می‌توان از این رویکرد و عوامل در عصر حاضر بهره‌برداری کرد؟ پاسخ به این پرسش‌ها نه تنها شبهه اقتباس را به طور مصداقی برطرف می‌کند، بلکه در تبیین اعجاز تشریحی قرآن مفید بوده و حتی می‌تواند برای حل برخی مشکلات فرهنگی و اجتماعی جامعه امروز سودمند باشد.

۳۴

قرآن پژوهی

سازمان
اسلامی
و فرهنگی

بررسی پیشینه موضوع نشان می‌دهد که گرچه در برخی کتاب‌ها و مقالات به فرهنگ ازدواج و طلاق در جاهلیت و قرآن کریم یا دوره اسلامی اشاره شده است - مانند مقاله «مقایسه جایگاه زن در عصر جاهلیت و دوره اسلامی» نوشته خانم آرچو مرضیه که در مجله تاریخنامه اسلام (سال سوم، شماره هشتم، پاییز و زمستان ۱۴۰۱) منتشر شده است - این مقاله دارای ویژگی‌هایی منحصر به فرد است. از جمله:

۱. علاوه بر نگاه تاریخی، غلبه رویکرد قرآنی و تفسیری در بررسی موضوع.
۲. تمرکز بر رویکرد قرآن کریم و شیوه مواجهه آن با فرهنگ مردم در زمینه ازدواج و طلاق، نه صرفاً مقایسه.
۳. تحلیل عوامل اثرگذاری این رویکرد قرآن کریم و تبیین کاربرد آن برای رفع برخی از مشکلات ازدواج و طلاق در عصر حاضر.
۴. طرح موضوعاتی که کمتر مورد توجه قرار گرفته‌اند.

الف. رویکرد قرآن کریم در مواجهه با فرهنگ ازدواج در جاهلیت

نیاز طبیعی زن و مرد به ازدواج، این پیوند را در تمامی جوامع به امری مقدس تبدیل کرده است. آنچه اهمیت دارد، چگونگی ازدواج و مسائل مرتبط با آن است. در دوران جاهلیت، انواع مختلفی از ازدواج وجود داشت که با نزول قرآن، برخی از آنها تأیید و برخی دیگر رد شدند.

۱. تأیید ازدواج دائم و موقت

ازدواج به طور کلی به دو نوع تقسیم می‌شود:

ازدواج دائم

ازدواج دائم، پیوندی است که میان زن و مرد برای همیشه برقرار می‌شود، مگر آنکه با طلاق یا مرگ پایان یابد. این نوع ازدواج در دوران جاهلیت نیز وجود داشت و به آن «زواج بعوله» گفته می‌شد (جواد علی، ۱۹۷۸، ج ۵، ص ۵۳۳). قرآن کریم، با توجه به هماهنگی قوانین خود با فطرت انسانی و نیاز طبیعی زن و مرد، به ازدواج دائم پرداخته و قوانین متناسبی برای آن وضع کرده است. قرآن با روابط جنسی بدون قانون و حد و مرز مخالفت کرده و آنها را قانونمند ساخته است.

از نگاه قرآن، یکی از نعمت‌های الهی برای انسان‌ها، همسرانی از جنس خودشان است که میان آنها مودت، رحمت و آرامش برقرار می‌کند: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً» (روم: ۲۱).

همچنین قرآن به اهمیت ازدواج اشاره کرده و مؤمنان را به فراهم کردن شرایط ازدواج برای افراد بی‌همسر توصیه می‌کند: «وَأَنْكِحُوا الْأَيَامِي مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (نور: ۳۲).

ازدواج موقت

ازدواج موقت، که به آن متعه یا منقطع نیز گفته می‌شود، نوعی ازدواج میان زن و مرد برای مدت مشخص است. گرچه اصل در ازدواج بر دائمی بودن است، مگر با وقوع طلاق یا مرگ که این پیوند خاتمه یابد، اما گاهی ازدواج برای مدت کوتاهی انجام می‌شود و پس از پایان مدت تعیین شده، به صورت خودبه‌خود فسخ می‌شود و زن و مرد از یکدیگر جدا می‌شوند. این نوع ازدواج در دوران جاهلیت رایج بوده است (همان، ص ۵۳۶) و غالباً میان تاجران یا جنگجویان انجام می‌شد که پس از پایان مدت، به راه خود ادامه می‌دادند (ترمانینی، ۱۴۰۹، ص ۴۴).

قرآن کریم با توجه به ضرورت ازدواج موقت در شرایط خاص، این نوع ازدواج را تأیید کرده است: «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً» (نساء: ۲۴) «حوزنانی را که متعه کرده‌اید، مهرشان را به‌عنوان فریضه‌ای به آنان بدهید.

در این آیه، واژه «اسْتَمْتَعْتُمْ» به معنای نکاح متعه است (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۵۲؛ طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۴، ص ۲۷۱-۲۷۲) و قرطبی نیز این معنا را به‌عنوان قول جمهور مفسران بیان می‌کند (قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۵، ص ۱۳۰).

مسئله اصلی میان شیعه و اهل سنت این است که آیا این آیه نسخ شده یا خیر. شیعه بر این باور است که آیه نسخ نشده و روایات متواتر از اهل بیت علیهم السلام نیز بر آن دلالت دارد (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۱، ص ۵-۸؛ کاظمی، ۱۳۶۵، ج ۳، ص ۱۹۴؛ فاضل مقداد، ۱۴۱۹، ج ۲، ص ۱۴۹؛ خوئی، ۱۴۱۳، ص ۳۱۱-۳۳۰). اهل سنت اما معتقدند که این آیه نسخ شده است و در تعیین ناسخ آن اختلاف نظر دارند؛ به طوری که برخی آیات دیگر مانند نساء: ۱۲، طلاق: ۱، مومنون: ۵-۶، معارج و برخی روایات را به عنوان ناسخ مطرح کرده اند.

نقد دیدگاه اهل سنت

۱. روایات صحابه: خود اهل سنت روایت هایی از برخی صحابه نقل کرده اند که به نسخ نشدن آیه و جواز نکاح متعه دلالت دارد. ابن حزم از علمای اهل سنت بیان کرده که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله، ابن مسعود، معاویه، أبو سعید، ابن عباس، و دیگر صحابه بر اباحه متعه ثابت ماندند (ابن حجر عسقلانی، بی تا، ج ۹، ص ۱۵۰؛ خوئی، ۱۴۱۳، ص ۳۱۲). همچنین، روایات متعددی از متعه در سنت نبوی نقل شده است (سبحانی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۵۰۱-۵۰۵).

۲. اخبار ناسخ: اخباری که به عنوان ناسخ در نظر گرفته شده اند، اخباری واحد بوده و نسخ آیه با خبر واحد معتبر نیست (حسن بن زین الدین، [بی تا]، ص ۲۱۹). ظاهر سخن فخر رازی نیز خبر واحد بودن ناسخ را می پذیرد، اما آن را این گونه توجیه می کند که شاید برخی صحابه ناسخ را شنیده و سپس فراموش کرده بودند، تا زمانی که عمر آن را در میان گروهی بزرگ بیان کرد و موجب یادآوری شد (فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۱۰، ص ۴۴).

۲. تبیین شرایط ازدواج

قرآن کریم در آیات متعددی با قطعی دانستن اصل ازدواج، شرایط آن را تبیین کرده است. از جمله، قرآن بر ازدواج مؤمنان با افراد هم کیش تأکید دارد: «وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَ وَلَا مَؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ وَلَا تُؤْتُوا عَهْدَ اللَّهِ أَوْ عَهْدَ النَّاسِ وَهُمْ يُؤْتُونَ عَهْدَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ خَبِيرٌ»؛ با زنان مشرک ازدواج نکنید تا زمانی که ایمان بیاورند. قطعاً کنیز مؤمنه از زن آزاد مشرک بهتر است، هر چند [زیبایی یا موقعیت او] شما را خوش آید. و زنان مؤمن را به ازدواج مردان مشرک در نیاورید تا ایمان بیاورند. مسلماً برده مؤمن از مرد آزاد مشرک بهتر است، هر چند [جمال، مال یا منال او] شما را خوش آید.

۳. تصحیح ازدواج مرد با مطلقه پسر خوانده

در فرهنگ عرب جاهلی، ازدواج مرد با مطلقه پسر خوانده امری نکوهیده و ناروا محسوب

می‌شد. آنان اعتقاد داشتند که پسرخوانده همانند پسر حقیقی است و همانطور که ازدواج با زن پسر حقیقی ممنوع است، زن پسرخوانده نیز بر مرد حرام می‌باشد (ثعلبی، ۱۴۲۲، ج ۸، ص ۴۹؛ فاضل مقداد، ۱۴۱۹، ج ۲، ص ۲۴۷؛ شوکانی، ۱۴۱۴، ج ۴، ص ۳۲۸). در واقع، این باور یکی از موانع ازدواج به شمار می‌رفت.

قرآن کریم با این فرهنگ مخالفت کرده و ازدواج مرد با مطلقه پسرخوانده را مشروع دانسته است. از دیدگاه قرآن، پسرخوانده از نظر تکوینی پسر حقیقی محسوب نمی‌شود و بنابراین احکام پسر حقیقی بر او جاری نیست. بدین ترتیب، خداوند برای رفع این باور نادرست جاهلی، به پیامبر اکرم ﷺ دستور داد تا با مطلقه پسرخوانده خود، زید بن حارثه، ازدواج کند و از این طریق، این قانون اشتباه جاهلی را نسخ کند: «وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا» (احزاب: ۳۷).

این آیه به ازدواج پیامبر اکرم ﷺ با زینب بنت جحش، مطلقه زید بن حارثه، اشاره دارد. زید پس از اختلاف با همسر خود، تصمیم به طلاق گرفت و پیامبر اکرم ﷺ او را به طلاق ندادن توصیه کرد. پس از آنکه زید همسر خود را طلاق داد، به فرمان خداوند پیامبر اکرم ﷺ با زینب ازدواج کرد تا بدین ترتیب فرهنگ اشتباه جاهلی را اصلاح نماید (طبری، ۱۴۱۲، ج ۲۲، ص ۱۰-۱۱؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۸، ص ۵۶۳؛ سیوطی، ۱۴۰۴، ج ۵، ص ۲۰۱-۲۰۳).

برای پاسخ به اعتراضات مربوط به این ازدواج، خداوند بیان می‌کند که پیامبر اکرم ﷺ پدر حقیقی هیچ‌یک از مردان مؤمنان (از جمله زید) نیست و رابطه خویشاوندی میان آنان وجود ندارد: «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ» (احزاب: ۴۰).

۴. ابطال ازدواج‌های دیگر

در دوران جاهلیت، برخی از انواع ازدواج رایج بودند که قرآن کریم آنها را باطل اعلام کرد. مهم‌ترین این ازدواج‌ها عبارتند از:

یکم: جمع میان دو خواهر

در جاهلیت، ازدواج همزمان با دو خواهر رایج بود (طبری، ۱۴۱۲، ج ۴، ص ۲۱۷). به‌عنوان نمونه، سعید بن عاص میان صفیه و هند، دو دختر مغیره بن عبدالله، جمع کرده بود. همچنین قسی میان آمنه و زینب، دو دختر عامر بن ظرب، و هنام بن سلمه نیز با دو خواهر ازدواج کرده بودند (جواد

علی، ۱۹۷۸، ج ۵، ص ۵۲۹-۵۳۰). قرآن کریم ازدواج همزمان با دو خواهر را ممنوع کرده و آن را حرام شمرده است: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ... وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ» (نساء: ۲۳).

دوم: نکاح ضیزن (مقت)

در حالی که ازدواج با مادر در فرهنگ عرب جاهلی ناپسند شمرده می شد، ازدواج با زن پدر (نامادری) مجاز بود. در عرف جاهلیت، یکی از انواع ازدواج با عنوان «ضیزن» و در عرف مسلمانان با الهام از قرآن (نور: ۱۹)، «مقت» شناخته می شد. طبق این رسم، اگر شوهر زنی فوت می کرد، پسر یا یکی از نزدیکان مرد متوفی، نسبت به زن بازمانده صاحب اختیار می شد. آنان می توانستند بدون مهر و عقد او را به نکاح خود درآورند یا او را از ازدواج با دیگران منع کنند. گاهی نیز زن برای آزادی از این قید، مجبور به پرداخت مالی می شد (همان، ص ۵۳۴-۵۳۵).

قرآن کریم با این فرهنگ مخالفت کرده و فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَجِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرْتُوا النِّسَاءَ كُرْهًا» (نور: ۱۹).

در جاهلیت، خود زن به عنوان کنیز و غلام ارث برده نمی شد، بلکه حق نکاح او به ارث می رسید. در این آیه نیز حکم ارث به «النساء» تعلق گرفته و منظور از آن، ارث بردن حق نکاح است نه اصل ذات زن. همچنین، پیام آیه به نهی از حبس زنان برای بهره برداری از میراث آنان نیز اشاره دارد (طوسی، بی تا، ج ۳، ص ۱۴۹؛ جوادی آملی، ۱۳۹۰، ج ۱۸، ص ۱۴۷).

علاوه بر این، قرآن ازدواج با زن پدر (نامادری) را نیز ممنوع کرده و آن را زشت، مایه خشم الهی و راهی ناپسند اعلام نمود: «وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتًا وَسَاءَ سَبِيلًا» (نساء: ۲۳).

در شأن نزول آیه نقل شده است که صنوان بن امیه با فاخته، همسر پدر خود، ازدواج کرده بود. همچنین، منظور بن ریان بن مطلب با ملیکه، همسر پدرش، ازدواج کرده بود. ماجرای دیگری نیز از پسر ابوقیس، یکی از انصار، روایت شده است که از همسر پدرش خواستگاری کرد. این زن نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت و موضوع را مطرح کرد. پیامبر فرمود: «به خانه ات بازگرد» و سپس این آیه نازل شد (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۴۳).

سوم: نکاح بدل

یکی از انواع ازدواج های پیش از اسلام، مبادله زنان بدون مهر بود. در این نوع ازدواج، مردی به دیگری می گفت: «تو از همسرت دست بردار و من نیز از همسرم دست برمی دارم» (جوادی علی، ۱۹۷۸، ج ۵، ص ۵۳۷). این جمله به معنای مبادله و عوض کردن زنان بدون مهر بود. قرآن کریم این

شیوه نکاح را باطل اعلام کرد؛ زیرا ازدواج زن با مرد دیگر تنها در صورتی شرعی است که ابتدا شوهرش او را طلاق دهد، سپس عده نگه دارد و پس از پایان عده، با عقد جدید و مهریه ازدواج کند. لزوم مهریه از آیات متعدد قرآن کریم برداشت می‌شود (مانند: نساء: ۲۰-۲۱؛ مائده: ۵؛ ممتحنه: ۱۰؛ احزاب: ۵۰ و...). از جمله: «وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً» (نساء: ۴). بنابراین، نکاح بدل از جهات مختلف مورد قبول قرآن کریم نیست.

چهارم: نکاح شغار

نکاح شغار نوعی ازدواج بود که در آن مردی دختر یا خواهر خود را به ازدواج مرد دیگری درمی‌آورد، به شرط آنکه او نیز دختر یا خواهر خود را به ازدواج او درآورد. در این نوع ازدواج، مهریه به صورت واگذاری متقابل خواهر یا دختر تعیین می‌شد (همان، ص ۵۳۷-۵۳۸). قرآن کریم این نوع ازدواج را نیز باطل دانسته است؛ زیرا افزون بر لزوم اختیار زن در ازدواج (آیاتی مانند: بقره: ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۳-۲۳۴ بر این موضوع دلالت دارند)، مهریه نیز در عقد ازدواج ضروری است (نساء: ۴؛ مائده: ۵ و...). همچنین، رعایت شرایط کلی ازدواج مانند صیغه عقد و دیگر الزامات، برای مشروعیت ازدواج ضروری است.

پنجم: نکاح استبضاع

نکاح استبضاع نوعی زناشویی برای تولید مثل بود. در این نوع ازدواج، هرگاه زنی از حیض پاک می‌شد، شوهرش او را وادار می‌کرد تا با مردی که دارای نیرو، شجاعت، کرم و... بود، ارتباط برقرار کند تا از او فرزندی بیاورد (جصاص، ۱۴۰۵، ج ۵، ص ۱۵۸؛ جواد علی، ۱۹۷۸، ج ۵، ص ۵۳۸-۵۳۹). این شیوه از نظر قرآن کریم مردود است و نوعی زنا به شمار می‌رود. قرآن کریم از نزدیک شدن به زنا نهی کرده و آن را شیوه‌ای ناپسند می‌داند: «وَلَا تَقْرَبُوا الزَّوْجَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا» (اسراء: ۳۲).

۵. منع روابط غیر اخلاقی

در میان عرب جاهلی، مواردی از روابط جنسی وجود داشت که نمی‌توان آنها را ازدواج دانست، بلکه روابطی با ویژگی‌های غیر اخلاقی بودند. قرآن کریم این روابط را منع کرد. مهم‌ترین آنها عبارتند از:

یکم: نکاح خدن

نکاح خدن به معنای زناشویی غیررسمی و پنهانی است؛ یعنی زن و مرد برخلاف ارتباط آشکار، رابطه‌ای دوستانه و پنهانی داشتند (جواد علی، ۱۹۷۸، ج ۵، ص ۵۴۶-۵۴۷). قرآن کریم در دو مورد

به این نوع رابطه اشاره کرده و از آن نهی نموده است: «... وَ لَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ ..» (نساء: ۲۵)؛ «وَ لَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ» (نساء: ۲۵).

دوم: نکاح رهط

نکاح رهط نوعی ازدواج بود که در آن گروهی از مردان (کمتر از ده نفر) با یک زن آمیزش می‌کردند. پس از تولد فرزند، زن همه مردان را فرا می‌خواند و فرزند را به یکی از آنها نسبت می‌داد (جصاص، ۱۴۰۵، ج ۵، ص ۱۵۸). این شیوه از نظر قرآن کریم مردود است و زنا به شمار می‌رود؛ زیرا از مسلمات قطعی قرآنی است که یک زن نمی‌تواند با چند مرد ارتباط داشته باشد.

سوم: مضامده

مضامده به معنای معاشرت زن با غیر شوهرش است. در دوران جاهلیت، این نوع رابطه در ایام فقر و قحطی رخ می‌داد. مرد، زن خود را در اختیار مرد ثروتمند قرار می‌داد تا هم زن از گرسنگی نجات پیدا کند و هم پس از مدتی با مال و غذا نزد شوهرش بازگردد (ترمانینی، ۱۴۰۹، ص ۲۳-۲۴). این شیوه نیز از نظر قرآن کریم مردود است و زنا محسوب می‌شود؛ زیرا عقد ازدواج شرایطی دارد که از جمله آنها، نداشتن شوهر است.

چهارم: زنا

زنا به معنای روابط نامشروع آشکار میان زن و مرد است که در جاهلیت رواج داشت. اگر فرزندی از زنا به دنیا می‌آمد، او را فرزند قانونی می‌شمردند. در جاهلیت، گاهی صاحبان کنیز از طریق زنا کنیز کسب درآمد می‌کردند و گاهی کنیزان را برای کسب درآمد به زنا وادار می‌کردند (جواد علی، ۱۹۷۸، ج ۵، ص ۵۶۰-۵۶۱). قرآن کریم به شدت با زنا برخورد کرده است: «وَ لَا تَقْرُبُوا الزَّانِيَةَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَ سَاءَ سَبِيلًا» (اسراء: ۳۲).

همچنین، در برخی شرایط، مجازات زنا را صد تازیانه تعیین کرده است: «الزَّانِيَةُ وَ الزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةً» (نور: ۲).

علاوه بر این، قرآن کریم از وادار کردن کنیزان به زنا نیز منع کرده است: «وَ لَا تُكْرِهُوا فَتِيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا لِيَبْتِغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (نور: ۳۳).

در شأن نزول این آیه آمده است که «عبدالله بن ابی» دو کنیز داشت که آنها را مجبور به کسب درآمد از طریق خودفروشی می‌کرد. هنگامی که حکم اسلام درباره مبارزه با اعمال منافی عفت صادر شد، این کنیزان نزد پیامبر ﷺ شکایت کردند و آیه فوق نازل شد (قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۱۲، ص ۲۵۴).

۶. محدود کردن تعدد زوجات و تعداد همسران مجاز

در دوران جاهلیت، تعدد زوجات برای مردان بدون هیچ محدودیتی قابل انجام بود. مردان می‌توانستند ده زن یا بیشتر اختیار کنند و تنها به انتخاب خود به یک، دو یا سه زن بسنده کنند (طبری، جامع البیان، ج ۴، ص ۱۵۶). علاوه بر این، مردان در میان زنان خود عدالت را رعایت نمی‌کردند و برخی را بر برخی ترجیح می‌دادند (جوادی علی، ۱۹۷۸، ج ۵، ص ۵۴۷).

قرآن کریم اصل ازدواج دائمی را حداکثر با چهار زن، به شرط رعایت عدالت میان آنان، جایز دانست و در صورت عدم توانایی رعایت عدالت، شوهر را معذور دانسته و توصیه به ازدواج با یک زن کرده است: «فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَ ثُلَاثَ وَ رُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا» (نساء: ۳).

با نزول این آیه، رسول اکرم ﷺ به مؤمنانی که بیش از چهار همسر داشتند دستور داد که از میان آنان چهار نفر را برگزینند و از دیگران جدا شوند. به‌عنوان مثال، غیلان بن أمیه ثقفی که دارای ده زن بود و حارث بن قیس اسدی که هشت زن داشت، هر دو به این فرمان عمل کردند و تعداد همسران خود را محدود نمودند (قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۵، ص ۱۷).

بررسی شبهات موجود درباره تعدد زوجات نیازمند مجال وسیع‌تری است و در این بحث نمی‌گنجد (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۹۰، ج ۱۷، ص ۲۷۹-۲۹۱).

ب. رویکرد قرآن کریم در مواجهه با فرهنگ طلاق در جاهلیت

همان‌طور که ازدواج در جاهلیت رایج بود، طلاق نیز در آن دوران رواج داشت. با توجه به ضرورت وجود طلاق در برخی شرایط، قرآن کریم اصل آن را تأیید کرد. زیرا همان‌گونه که روابط جنسی بدون قانون و حد و مرز نادرست است، ادامه یافتن اجباری هر پیمان زناشویی تا پایان عمر نیز در برخی شرایط منطقی و صحیح نیست. بر این اساس، قرآن کریم نظریه‌ای اعتدالی دارد؛ بدین معنا که ازدواج باید قانونمند باشد و در صورت بروز مشکلات، زن و مرد بتوانند از یکدیگر جدا شوند.

۱. تأیید قانون طلاق با شرایط و احکام خاص

در جاهلیت، اگرچه اصل طلاق وجود داشت، اما شرایط و احکام چندانی برای آن تعریف نشده بود. قرآن کریم با افزودن شرایط و احکام مشخص، طلاق را قانونمند ساخت. این احکام شامل موارد زیر است:

۱. لزوم رعایت حقوق زن، همراه با احسان و نیکی هنگام طلاق: «الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ» (بقره: ۲۲۹).

۲. منع بلا تکلیف گذاشتن زن و محروم کردن او از مزایای زندگی مشترک یا مزایای بی همسری: «... فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمِيلِ فَتَدْرُواهَا كَالْمُعَلَّقَةِ...» (نساء: ۱۲۹).

۳. وجوب اجرای طلاق در حضور دو شاهد عادل، مطابق دستور قرآن: «فَإِذَا بَلَغَنَّ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهِدُوا ذَوَى عَدْلٍ مِنْكُمْ» (طلاق: ۲).

۴. الزام وقوع طلاق در ایام پاکی زن (طهر غیر مواقع): «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ...» (طلاق: ۱). در این آیه، عبارت «لِعَدَّتِهِنَّ» نشان دهنده وجوب وقوع طلاق در زمان پاکی زن است. از پیامبر ﷺ نیز روایت شده که زن باید در حالتی طلاق داده شود که از حیض پاک باشد و در آن پاکی، آمیزش صورت نگرفته باشد (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۶، ص ۹۰).

۵. لزوم رعایت احکام طلاق و تأمین نفقه زنان مطلقه: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ... أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وُجْدِكُمْ وَلَا تُضَارُّوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ وَإِنْ كُنَّ أُولَاتٍ حَمْلٍ فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّىٰ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ» (طلاق: ۱ و ۶). در دوران جاهلیت، به زنان مطلقه نفقه پرداخت نمی شد. همچنین، زنان مطلقه در طلاق بائن، حق سکونت یا دریافت نفقه نداشتند (جوادی علی، ۱۹۷۸، ج ۵، ص ۵۵۸).

۲. ابطال برخی از اقسام طلاق

غیر از انواع رایج طلاق مانند طلاق بائن و رجعی، اقسام دیگری از طلاق در جاهلیت وجود داشت که مهم ترین آن‌ها عبارتند از:

الف.ظهار

یکی از انواع رایج و شدیدترین طلاق‌ها در عصر جاهلیت، ظهار بود. ظهار به این صورت بود که اگر کسی به همسرش می گفت: «أَنْتَ عَلَيَّ كَظَهْرِ أُمِّي؛ پشت تو چون پشت مادر من است»، این جمله به منزله طلاق بود و زن برای همیشه بر مرد حرام می شد (جوادی علی، ۱۹۷۸، ج ۵، ص ۵۵۰-۵۵۱).

قرآن کریم با این نوع طلاق مخالفت کرد و برای آن کفاره تعیین نمود: «الَّذِينَ يَظَاهِرُونَ مِنكُم مِّن نِّسَائِهِمْ مَا هُنَّ أُمَّهَاتُهُمْ إِنَّ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَ زُورًا وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُوفٌ غَفُورٌ * وَالَّذِينَ يَظَاهِرُونَ مِن نِّسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا ذَلِكُمْ تُوعَظُونَ بِهِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ * فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامَ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فِإِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا ذَلِكَ لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (مجادله: ۲-۴).

در شأن نزول این آیات گفته شده است که درباره زنی از انصار به نام خوله دختر خویلد نازل شده است. همچنین گفته شده که خوله دختر ثعلبه انصاری و شوهرش اوس بن صامت بوده است.

این زن که بدن زیبایی داشت، در حال سجده نماز بود که شوهرش او را دید و تحریک شد. پس از پایان نماز، خواست با او آمیزش کند، اما زن امتناع کرد. اوس که مردی زودخشم بود، بر او غضب کرد و گفت: «أنت علیّ کظهر أُمّی؛ تو برای من مثل پشت مادرم هستی». سپس پشیمان شد و به او گفت: «گمان می‌کنم تو بر من حرام شده‌ای».

زن به او گفت: «این را نگو و نزد پیامبر ﷺ برو و از ایشان سؤال کن». اوس گفت: «من حیا می‌کنم که از پیامبر ﷺ درباره این مسئله سؤال کنم». زن گفت: «پس مرا بگذار تا خودم سؤال کنم».

خوله نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: «یا رسول الله، شوهرم اوس بن صامت با من ازدواج کرد، در حالی که من زن جوان، توانگر و صاحب فامیل بودم. او مال مرا خورد، جوانی‌ام را تباه کرد و فامیلم را پراکنده نمود. اکنون که سنم بالا رفته، ظاهر کرد و حالا پشیمان است. آیا راهی هست که مرا با او جمع کند؟»

پیامبر ﷺ فرمودند: «درباره تو و شوهرت چیزی به من نرسیده است». خوله گریه کرد و به خدا شکایت نمود تا اینکه آیات نخستین سوره مجادله نازل شد (ر.ک: قمی، ۱۳۶۷، ج ۲، ص ۳۵۴؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۹، ص ۳۷۱).

ب. ایلاء

یکی از انواع طلاق در جاهلیت، ایلاء بود. ایلاء به سوگند شوهر بر ترک آمیزش با همسر دائمی خود، برای مدتی مشخص مانند چند ماه، یک سال یا چند سال اطلاق می‌شود (جوادی علی، ۱۹۷۸، ج ۵، ص ۵۵).

قرآن کریم از یک سو، ایلاء را ناپسند شمرده و در صورت بازگشت ایلاءکننده، خدا را آمرزنده و مهربان معرفی می‌کند: «لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرَبُّصًا أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ فَإِنْ فَأَوْ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (بقره: ۲۲۶).

قرآن همچنین جواز شکستن سوگند در ایلاء را پیش از گذشتن چهار ماه و پس از آن مورد تأیید قرار می‌دهد. از سوی دیگر، قرآن بازگشت به زندگی زناشویی یا طلاق توسط ایلاءکننده پس از گذشت چهار ماه را لازم می‌شمارد: «لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرَبُّصًا أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ فَإِنْ فَأَوْ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ* وَ إِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (بقره: ۲۲۶-۲۲۷).

کفاره شکستن سوگند:

کفاره شکستن سوگند در ایلاء عبارت است از: ۱. اطعام یا پوشاندن ده فقیر، یا آزاد کردن یک برده، که بر شوهر واجب می‌شود؛ ۲. در صورت ناتوانی مالی، شوهر باید سه روز روزه بگیرد (ر.ک: طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۲، ص ۲۵۶؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۵۷۱).

این قواعد، ضمن ارائه راه حل منطقی و عملی، ناپسند بودن ایلاء را مورد تأکید قرار می‌دهد و به بازگشت به زندگی زناشویی یا طلاق، به عنوان گزینه‌های ضروری پس از چهار ماه اشاره می‌کند.

۳. اعمال محدودیت در تعداد طلاق

در دوران جاهلیت، طلاق محدودیتی نداشت و مرد می‌توانست سه بار، ده بار و حتی صد بار همسر خود را طلاق داده و سپس تا زمانی که زن در عده بود، به او بازگردد و مجدداً او را همسر خود کند (جوادی علی، ۱۹۷۸، ج ۵، ص ۵۵۳).

خدای متعال با وضع محدودیت، طلاق را به سه بار محدود کرد. به این صورت که مرد پس از دو بار طلاق می‌تواند بازگردد یا برای بار سوم طلاق دهد. «الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكَ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ...» (بقره: ۲۲۹).

پس از طلاق سوم، زن برای مرد حرام می‌شود و تا زمانی که با مرد دیگری ازدواج نکرده و او نیز زن را طلاق نداده باشد، همسر اول نمی‌تواند دوباره با او ازدواج کند. «فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّىٰ تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ» (بقره: ۲۳۰).

شان نزول آیه: طبق روایت عایشه، زنی نزد او آمد و از شوهرش شکایت کرد. شوهر او برای آزار زن، پیوسته او را طلاق می‌داد و باز رجوع می‌کرد. این رفتار مطابق رسمی بود که در جاهلیت رایج بود؛ مردان زن‌های خود را طلاق می‌دادند و پیش از پایان مدت عده، رجوع می‌کردند. این طلاق‌ها

و رجوع‌ها محدود حصری نداشت و می‌توانست حتی به هزار مرتبه برسد.

عایشه شکایت زن را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عرضه داشت و در این هنگام، آیه فوق نازل شد. بدین ترتیب، طلاق به سه بار محدود شد: دو طلاق از جمله «الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ» استفاده می‌شود و طلاق سوم از جمله «فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ».

همچنین نقل شده است که این آیه درباره ثابت قیس بن شماس و همسرش جمیله نازل شده است. ثابت عاشق جمیله بود، اما جمیله او را نمی‌خواست و از او بیزار بود. رسول اکرم صلی الله علیه و آله به جمیله فرمود: «آیا حاضری باغستان ثابت را (که به‌عنوان مهریه به تو داده شده است) به او بازگردانی؟» جمیله گفت: «بله، حتی بیشتر هم می‌دهم». پیامبر فرمودند: «نه، فقط همان باغستان را بازگردان».

سپس پیامبر فرمودند: «ای ثابت، آنچه به او داده‌ای پس بگیر و او را طلاق بده». ثابت نیز باغستان را بازگرفت و جمیله را به طلاق خلع طلاق داد. این اولین طلاق خلع بود که در اسلام اتفاق افتاد (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۵۷۷).

ج. عوامل اثربخشی رویکرد قرآن کریم بر فرهنگ ازدواج و طلاق در جاهلیت

اثربخشی رویکرد قرآن کریم بر فرهنگ ازدواج و طلاق در جاهلیت، به جهت وجود عوامل گوناگونی است که مهم‌ترین آنها عبارتند از:

۱. وضع قوانین از سوی خدای متعال

قرآن کریم و از جمله قوانین قرآن در حوزه ازدواج و طلاق از سوی خدای متعال است. نتیجه قوانین الهی را پس از نزول می‌بینیم که زن در اسلام، چقدر عزت و شخصیت پیدا می‌کند؛ قرآن کریم پس از بیان برخی از قوانین ازدواج و طلاق، از این قوانین با عنوان «حدود الله» یاد می‌کند و به تبیین آنها از سوی خدای متعال اشاره می‌کند: «الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكَ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٍ بِإِحْسَانٍ وَ لَا يَحِلُّ لَكُمُ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ حَقَّتْ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ وَ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ بَيْنَهُمَا لَعَلَّكُمْ يَتَّقُونَ» (بقره: ۲۳۰-۲۲۹)؛ طلاق، (طلاق) که رجوع و بازگشت دارد) دو مرتبه است؛ (و در هر مرتبه،) باید به طور شایسته همسر خود را نگاهداری کند (و آشتی نماید)، یا با نیکی او را رها سازد (و از او جدا شود). و برای شما حلال نیست که چیزی از آنچه به آنها داده‌اید، پس بگیرید؛ مگر اینکه دو همسر، بترسند که حدود الهی را برپا ندارند. اگر بترسید که حدود الهی را رعایت نکنند، مانعی برای آنها نیست که زن، فدیهِ و عوضی بپردازد (و طلاق

بگیرد). اینها حدود و مرزهای الهی است؛ از آن، تجاوز نکنید! و هر کس از آن تجاوز کند، ستمگر است. اگر (بعد از دو طلاق و رجوع، بار دیگر) او را طلاق داد، از آن به بعد، زن بر او حلال نخواهد بود؛ مگر اینکه همسر دیگری انتخاب کند (و با او، آمیزش جنسی نماید. در این صورت)، اگر (همسر دوم) او را طلاق گفت، گناهی ندارد که بازگشت کنند؛ (و با همسر اول، دوباره ازدواج نماید) در صورتی که امید داشته باشند که حدود الهی را محترم می‌شمرند. اینها حدود الهی است که (خدا) آن را برای گروهی که آگاهند، بیان می‌نماید.

۲. تفسیر قانون توسط رسول اکرم ﷺ به عنوان خلیفه خدای متعال

یکی از ویژگی‌های برجسته قوانین قرآن کریم این است که در صورت نیاز به تبیین و توضیح از جهات مختلف-اعم از تفصیل اجمال، تخصیص، تفسیر، بیان مصادیق و غیره- این وظیفه بر عهده رسول اکرم ﷺ و امامان معصومین قرار می‌گیرد که به‌عنوان خلفای خدای متعال عمل می‌کنند. تبیین این قوانین توسط پیامبر ﷺ و امامان معصومین، در حقیقت از یک منشأ واحد سرچشمه می‌گیرد، چراکه سخن آنان همان سخن خدای سبحان است و جایگاه و شأن کلام آن‌ها، به‌عنوان حکایت از سخن خدای متعال، نمایانگر نقشی الهی است. این ویژگی، وضع و تفسیر قوانین قرآن را منحصر به فرد می‌سازد؛ زیرا در نظام‌های قانونی دیگر، غالباً به جنبه تفسیر و تبیین توجه چندانی نمی‌شود و مفسران قوانین ممکن است نظراتی ارائه دهند که با هدف واضح قانون در تضاد باشد.

به‌عنوان نمونه، رسول اکرم ﷺ شرایط آیه زیر را تبیین کردند: «الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ» (نور: ۲).

امروزه نیز برای فهم صحیح قوانین قرآن باید به سنت مراجعه کرد و راه این مراجعه، اجتهاد و استنباط است. به همین دلیل، فهم و استنباط فقیهان و مجتهدان در پرتو آموزه‌های قرآن و روایات معصومانین صورت می‌گیرد و موضوع مستقلی به شمار نمی‌رود.

در حقیقت، وظیفه فقیهان، انطباق قوانین بر مصادیق و ارائه پاسخ‌های روشمند به نیازهای زمان بر اساس آیات قرآن و روایات معصومانین است.

۳. اجرای قانون توسط رسول اکرم ﷺ به عنوان خلیفه خدای متعال

همچنان که خدای متعال قوانین را وضع می‌کند، اجرای آن‌ها را نیز بر عهده جانشین خویش قرار می‌دهد تا قانون ضمانت اجرایی پیدا کند. هنگامی که مجری قانون خدای متعال، جانشین او باشد، زمینه برای تحقق قانون، همان‌گونه که خداوند می‌خواهد، بسیار فراهم می‌شود؛ زیرا همچنان که

خدای متعال آگاه و عادل است، جانشین او نیز آگاه و عادل (در حد عصمت) است. اما اگر مجری قانون از طرف خدای متعال نباشد، امکان بروز تخلف، اشتباه و خطا در اجرای حکم وجود دارد. در چنین مواردی، ممکن است قانون، آن گونه که مصلحت بوده و خداوند می‌خواست، اجرا نشود (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۹۲، ج ۲۲، ص ۲۴۸).

این ویژگی در نظام‌های قوانین بشری دیده نمی‌شود؛ چراکه نه واضح قوانین از شرایط لازم برخوردار است و نه مجریان آن‌ها به طور کامل توانایی اجرای صحیح قوانین را دارند. قوانین الهی با حضور جانشینان معصوم خداوند، در مسیر درست اجرا می‌شوند و از انحراف مصون می‌مانند.

۴. مبتنی بودن احکام و قوانین بر واقعیات

یکی از ویژگی‌های برجسته قوانین قرآن کریم، هدفمندی و توجه به مصالح و مفاسد واقعی در احکام است. این قوانین ضابطه‌مند و عقلانی هستند و صرفاً احکامی تعبدی محسوب نمی‌شوند. برای درک بهتر این نکته، باید توجه داشت که یکی از مبانی مهم در قوانین قرآن، چگونگی و ریشه آن‌ها است. از دیدگاه دانشمندان شیعه و معتزله (عدلیه)، احکام شرعی مبتنی بر مصالح و مفاسد واقعی در متعلقات آن‌ها است (ر.ک: خراسانی، ۱۴۱۲، ص ۳۶۴؛ خوئی، ۱۳۵۲، ج ۲، ص ۳۶-۳۷؛ صدر، بی تا، ج ۲، ص ۲۸۹؛ سبحانی، ۱۴۰۵، ج ۱، ص ۴۶۶؛ مظفر، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۴۴).

بر این اساس:

حکم واجب و حرام: ناشی از مصلحت یا مفسده الزامی و مهم در متعلقات آن‌ها است.

حکم مستحب و مکروه: ناشی از مصلحت یا مفسده غیر الزامی و کم‌اهمیت‌تر است.

حکم اباحه: گاه با حکمت و مصلحت خاصی همراه است.

به بیان دیگر، مصلحت و مفسده موجود در احکام همان حکمت و فلسفه احکام است. برای نمونه:

وجوب نماز آیات: به دلیل مصلحت الزامی در این عمل است.

حرام بودن شراب: ناشی از مفسده مهم در شراب و خوردن آن است.

مصلحت و مفسده در دین محدود به جنبه‌های مادی و دنیوی نیست، بلکه ابعاد معنوی و اخروی را نیز شامل می‌شود. افزون بر این، مصلحت و مفسده تنها به فرد اختصاص ندارد و منافع جامعه و دیگران را نیز در بر می‌گیرد.

شهید مطهری در این خصوص می‌گوید: «علمای اسلام بیان می‌کنند که در هر دستور اسلام،

حکمتی یا حکمت‌هایی نهفته است. احکام تابع یک سلسله مصالح و مفاسد واقعی هستند. اگر اسلام چیزی را حرام کرده است، علت آن وجود مفسده‌ای در آن بوده است؛ خواه این مفسده جسمی باشد یا روحی، فردی باشد یا اجتماعی. یعنی تحریم تعبدی بدون دلیل وجود ندارد و هیچ عالمی از علمای شیعه چنین سخنی نمی‌گوید» (مطهری، ۱۳۸۱: ج ۲۱، ص ۷۲).

نمونه‌هایی از این مصالح: ۱. مهریه و محدودیت در تعداد همسران دارای مصالح اجتماعی و اخلاقی هستند؛ ۲. طلاق با ملاحظه شرایط یا محدودیت در آن مبتنی بر حکمت و مصلحت‌های خاصی است.

مردم عصر نزول قرآن باور داشتند که قرآن کریم مصالح، مفاسد، سود و زیان آن‌ها را بیان می‌کند. از آنجا که این قوانین بر واقعیات استوار هستند، محدود به زمان، مکان یا نژاد خاصی نیستند و در هر عصری قابلیت اجرا دارند. این ویژگی، قوانین قرآن را همواره کاربردی و ارزشمند نگه داشته است.

۵. ارتباط قوانین با حقوق انسان به ویژه حقوق زن

قوانین مرتبط با زنان در اسلام، بر پایه کرامت و شخصیت انسانی، آزادی در چارچوب قوانین صحیح اجتماعی، حق ازدواج، استقلال حقوقی و حق مالکیت تنظیم شده است. قرآن کریم توجه ویژه‌ای به کرامت انسان، به ویژه کرامت زن دارد؛ زیرا با شرط ایمان در ازدواج، بر کرامت اکتسابی افراد تأکید کرده است. در میان تمام امور، شخصیت، کرامت و عزت زن به صورت خاص مورد توجه قرآن قرار دارد.

در دوران جاهلیت، زنان از ارزش، کرامت و عزت انسانی برخوردار نبودند و جایگاهی جز بازیچه یا خدمت‌گزار مردان نداشتند. آنان در مسائل مختلف از استقلال و اختیار محروم بودند. از برخی صحابه نقل شده است: «ما در جاهلیت، زنان را چیزی حساب نمی‌کردیم، تا اینکه اسلام آمد و خدا آنان را یادآوری کرد و برای آنان بر ما حقی قرار داد» (بخاری، ۱۴۰۱، ج ۷، ص ۴۶).

زنان در جاهلیت همانند ترکه و کالا شمرده می‌شدند. پس از فوت شوهر، آنان جزو ملک و ترکه شوهر محسوب می‌شدند و نزدیکان شوهر یا پسران او می‌توانستند زن را به ارث ببرند. اگر می‌خواستند، با او ازدواج می‌کردند و در غیر این صورت، او را از ازدواج با دیگران تا هنگام مرگ ممنوع می‌کردند (طبری، ۱۴۱۲، ج ۴، ص ۲۰۷-۲۰۹). همچنین برادر می‌توانست پس از فوت برادرش، زن او را بگیرد، در صورتی که فرزندی نداشت؛ زیرا برادر، وارث برادرش بود (جوادی علی، ۱۹۷۸، ج ۵، ص ۵۳۳).

نگاه قرآن کریم به جایگاه زن بسیار متفاوت و مبتنی بر کرامت انسانی است. این موضوع در چند نکته مورد اشاره قرار می‌گیرد:

۱. مرد و زن در ارزش انسانی برابرند و ملاک، قرب به خدا، ایمان و عمل صالح است: «وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (نحل: ۹۷).

۲. مرد و زن در کمالات برابرند: «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا» (احزاب: ۳۵).

۳. برخی زنان مانند همسر فرعون و حضرت مریم، به دلیل برخورداری از کمالات انسانی، الگوی همه انسان‌ها (حتی مردان) قرار گرفته‌اند: «وَصَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَصَدَقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ عَلَيْهَا إِتْقَانُ الْإِسْلَامِ وَنِعْمَتُ اللَّهِ عَلَيْهَا إِنَّهَا أُولَىٰ لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْ دُونِهَا وَلَقَدْ بَدَأَ الْوَحْيَ بِهَا إِذْ قَالَتْ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً وَاجْعَلْ فِيهَا مِمَّا تُحِبُّ» (تحریم: ۱۱-۱۲).

قرآن کریم برای رعایت کرامت زن، از اینکه همانند کالا به ارث برده شود، منع کرد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَجِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرْتُوا النِّسَاءَ كَرْهًا» (نور: ۱۹).

بنابراین نگرش قرآن کریم به زن سبب ارتقای کرامت، شرافت و شخصیت زنان در جامعه اسلامی شد؛ موضوعی که در جاهلیت وجود نداشت. به برکت قوانین اسلام، زنان به جایگاه رفیعی در جامعه دست یافتند.

۶. انسجام و ارتباط میان قوانین

یکی از ویژگی‌های قوانین قرآن، انسجام و ارتباط میان احکام آن است. این ارتباط نه تنها نشان‌دهنده عدم اختلاف میان قوانین است، بلکه به پیوندهای عمیق میان آنها نیز دلالت دارد. احکام قرآن دارای ابعاد گوناگون و مرتبط هستند که به صورت شبکه‌ای در تعامل با یکدیگر قرار دارند.

همان‌گونه که پیش‌تر بیان شد، قرآن کریم ظهار را به‌عنوان عامل جدایی زن و مرد نپذیرفته و برای آن کفاره‌ای تعیین کرده است (مجادله: ۲-۴). این رویکرد، علاوه بر حفظ بنیان خانواده، به رسیدگی به دیگران نیز توجه داشته و میان این دو مقوله ارتباط برقرار کرده است. این امر نشان می‌دهد که از

دیدگاه قرآن کریم، میان مسائل مختلف زندگی، پیوند و هماهنگی وجود دارد.

۷. شمول قوانین بر مصالح و آبادانی دنیا و آخرت

انواع قوانین مربوط به زن و مرد، شامل مصالح دنیا و آخرت می‌شود. تعیین اینکه کدام ازدواج صحیح یا باطل است و کدام طلاق درست یا نادرست، به ارتباط این امور با مصالح دنیوی و اخروی بستگی دارد. تبیین مصلحت دنیوی بر عهده عقل تجربی است، در حالی که تبیین اشتغال بر مصلحت اخروی به وسیله وحی صورت می‌گیرد، وحی‌ای که هم مسائل دنیا و هم مسائل آخرت را روشن می‌سازد.

۸. رعایت عدل در قوانین

قرآن کریم در حوزه روابط زن و مرد، نه تنگ‌نظرانه و با محدودیت رفتار می‌کند و نه هرگونه رابطه را مجاز می‌شمارد. از این رو، قرآن نظریه‌ای معتدل دارد که ازدواج باید قانونمند باشد و در صورت بروز مشکلات، زن و مرد بتوانند از یکدیگر جدا شوند. روشن است که رعایت عدالت در قوانین، غالباً برای انسان مطلوب است. تبیین بیشتر این موضوع در این مجال ممکن نیست و نیازمند نگارش مستقلی است.

۹. توجه به پیوند میان قوانین و اخلاق

یکی از ویژگی‌های اساسی قوانین قرآن کریم، پیوند آن با اخلاق و ارزش‌های معنوی است. از این رو، اخلاق و ارزش‌های معنوی از یک سو بخشی از اهداف قوانین قرآن را تشکیل می‌دهند و از سوی دیگر، تحقق این قوانین را تسهیل می‌کنند. به گونه‌ای که هرچه ارزش‌های اخلاقی و معنوی تقویت شود، اجرای قوانین قرآن از ضمانت اجرایی بیشتری برخوردار می‌شود. این ویژگی در قوانین بشری وجود ندارد، زیرا قوانین بشری صرفاً به بیان قانون می‌پردازند و آن را با ارزش‌های اخلاقی و معنوی پیوند نمی‌دهند.

این ارتباط میان قانون و اخلاق در احکام ازدواج و طلاق قرآن کریم نیز به خوبی مشاهده می‌شود. برای نمونه، قرآن کریم می‌فرماید: «وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَرْصُفٌ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عَقْدَةُ النِّكَاحِ وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» (بقره: ۲۳۷).

در این آیه چند موضوع مطرح شده است: ۱. وجوب پرداخت نصف مهر در طلاق، در صورتی که بین زن و شوهر تماس برقرار نشده باشد؛ ۲. استحباب بخشش به طور مطلق؛ ۳. استحباب تفصل و احسان؛ ۴. استحباب بخشش برای ولی (اردبیلی، بی‌تا، ص ۵۳۶).

آیه در پایان به آگاهی خداوند از اعمال انسان‌ها اشاره می‌کند. این جمله بیانگر علت برای همه

مطالب پیشین است؛ یعنی خداوند از اینکه شما نصف مهر را می‌دهید یا نه، بخشش دارید یا نه، و احسان می‌کنید یا نه، آگاه است. او هیچ عملی را نادیده نمی‌گیرد و مطابق آن پاداش یا کیفر می‌دهد. بنابراین، توجه به علم الهی نقش مهمی در رعایت حقوق زنان هنگام طلاق دارد. باید توجه داشت که ایمان تنها کافی نیست؛ این ایمان باید زنده، فعال و همواره مورد توجه باشد، چراکه ایمان محض، بدون توجه و التزام عملی، ممکن است اثر مطلوب را نداشته باشد.

قرآن کریم همچنین در رعایت حقوق زن هنگام طلاق به تقوا اشاره می‌کند: «یا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ» (طلاق: ۱ و ۶).

همچنین، پس از توصیه به فراهم‌سازی ازدواج برای افراد بی‌همسر، ترس از فقر را نکوهش کرده و خداوند را با صفات «واسع» و «کریم» معرفی می‌کند: «وَ أَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَ الصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَ إِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (نور: ۳۲). ای مؤمنان، به مردان و زنان بی‌همسری که از همکیشان شما هستند، و نیز به بردگان و کنیزانتان که شایستگی ازدواج دارند، همسر دهید. اگر تهیدست باشند، خداوند آنان را از فضل خود توانگر خواهد ساخت؛ زیرا خداوند دارای بخشش گسترده و داناست.

ایمان و توجه به ویژگی‌های «واسع» و «کریم» خداوند، و عنایت او به امر ازدواج، انگیزه ازدواج را تقویت کرده و قانون ازدواج را با اخلاق و ایمان پیوند می‌دهد. امروزه نیز یکی از عوامل مهم در کاهش ناهنجاری‌های اجتماعی و حل مشکلات فرهنگی - اجتماعی، تقویت عنصر اخلاق و ایمان است که تأثیر جدی بر اصلاح جامعه دارد.

۱۰. خردمندی و سازگاری قوانین با عقل

قوانین مرتبط با ازدواج و طلاق با عقل و منطق سازگار است؛ مواردی مانند جایگاه شخصیت زن، یا احکام مربوط به ارثیه زن و طلاق در شرایط اضطرار. اگر هر یک از این قوانین به‌درستی و با در نظر گرفتن تمام جوانب تبیین شوند، عقلانی بودن آن‌ها به‌وضوح مشخص خواهد شد.

برای نمونه، قرآن کریم پس از بیان آرامش، محبت و رحمت میان زن و شوهر، این پیوند را نشانه‌ای برای خردورزان معرفی می‌کند: «وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» (روم: ۲۱).

این آیه نشان می‌دهد که نه تنها ازدواج، بلکه آثار و نتایج آن نیز، و حتی ارتباط این نهاد با خدای متعال، به‌عنوان نشانه‌ای الهی برای خردورزان کاملاً عقلانی و قابل درک است.

د. چگونگی بهره‌گیری از رویکرد و عوامل در عصر حاضر

رویکرد قرآن کریم در مواجهه با فرهنگ ازدواج و طلاق در عصر جاهلیت، توانست فرهنگ مطلوبی در این زمینه ایجاد کرده و ناهنجاری‌های اجتماعی مرتبط را به صورت چشم‌گیری کاهش دهد. برای بهره‌مندی از این رویکرد و عوامل مطرح شده در عصر حاضر، می‌توان نتایج زیر را به‌عنوان راهکارهای مهم ارائه کرد:

۱. وضع قوانین بر اساس رویکرد قرآن کریم: همان‌گونه که در جمهوری اسلامی و برخی کشورهای اسلامی انجام شده، تدوین قوانین مبتنی بر اصول و آموزه‌های قرآنی یکی از اقدامات مهم در این حوزه است.
۲. وضع قوانین با توجه به مؤلفه‌های مرتبط: تدوین قوانین بر اساس اصولی همچون عدالت، کرامت، خردمندی و سایر ارزش‌های الهی، از جمله گام‌هایی است که می‌تواند اثربخشی بیشتری در بهبود روابط اجتماعی داشته باشد.
۳. اجرای قوانین و التزام عملی به آن‌ها: ضروری است که قوانین نه تنها وضع شوند، بلکه در سطوح فردی و حاکمیتی به صورت جدی و عملی اجرا شوند. توجه به آموزه‌های قرآن کریم در این زمینه نقشی کلیدی در تحقق این هدف دارد.
۴. تقویت عنصر اخلاق و ایمان: اخلاق و ایمان به‌عنوان یکی از مؤثرترین عوامل در حوزه ازدواج و طلاق، نقشی پررنگ در کاهش ناهنجاری‌های اجتماعی دارند. تقویت این عناصر می‌تواند بنیان‌های خانواده و جامعه را مستحکم‌تر کند.
۵. تبیین عقلانی آموزه‌های قرآنی: اهتمام به ارائه تبیین‌های عقلانی از آموزه‌های قرآن کریم در حوزه ازدواج و طلاق و پاسخگویی علمی و منطقی به شبهات مرتبط، می‌تواند به درک عمیق‌تر و پذیرش گسترده‌تر این آموزه‌ها کمک کند.

نتیجه‌گیری

۱. قرآن کریم در مواجهه با فرهنگ ازدواج و طلاق در دوران جاهلیت، برخی از قوانین موجود از جمله اصل ازدواج و طلاق را تأیید کرد، برخی را تصحیح و برخی دیگر را ابطال نمود و در عوض، قوانین جدیدی وضع کرد. در نتیجه، این رویکرد تأثیر قابل توجهی بر فرهنگ ازدواج و طلاق داشت.

۲. اثربخشی رویکرد قرآن کریم بر فرهنگ ازدواج و طلاق در جاهلیت به عوامل متعددی برمی‌گردد؛ از جمله ویژگی‌های قانون‌گذار (خدای متعال)، تبیین و اجرای صحیح قانون، و پیوند قوانین با حقوق و کرامت زن.

۳. برای دستیابی به وضعیت مطلوب در حوزه ازدواج و طلاق و کاهش ناهنجاری‌های اجتماعی مرتبط در عصر حاضر، علاوه بر وضع قوانین مناسب بر اساس مؤلفه‌های مورد نظر، التزام عملی به آن‌ها از سوی حاکمیت و مردم لازم است. تقویت روحیه ایمانی در این راستا نقش بسزایی دارد؛ همچنین، اهتمام به تبیین عقلانی این رویکرد از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

منابع و مأخذ

❖ قرآن کریم.

١. اردبیلی، احمد بن محمد، زبدة البیان فی براهین احکام القرآن، تحقیق: محمدباقر البهبودی. تهران: مكتبة المرتضوية، بی تا.
٢. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، بیروت: دارالفکر للطباعة والنشر والتوزیع، ١٤٠١ق.
٣. ترمذی، عبدالسلام، الزواج عند العرب فی الجاهلیة و الاسلام، حلب: دار القلم العربی، ١٤٠٩ق.
٤. ثعلبی، ابواسحاق احمد، الكشف والبیان المعروف بتفسیر الثعلبی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ١٤٢٢ق.
٥. جصاص، احمد بن علی، احکام القرآن، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ١٤٠٥ق.
٦. جواد علی، المفصل فی تاریخ العرب قبل الإسلام، بیروت: دارالعلم للملایین، ١٩٧٨م.
٧. جواد آملی، عبدالله، تسنیم - تفسیر قرآن کریم، قم: مرکز نشر اسراء، اول، ١٣٩٠.
٨. حسن ابن زین الدین، معالم الدین و ملاذ المجتهدین، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، بی تا.
٩. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة، قم: مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، ١٤٠٩ق.
١٠. خویی، سید ابوالقاسم، البیان فی تفسیر القرآن، قم: مؤسسة احیاء آثار الامام الخوئی، ١٣٩٥ق.
١١. خویی، سید ابوالقاسم، أجود التقريرات (تقریرات درس مرحوم محمد حسین نائینی)، مطبعة العرفان، ١٣٥٢ق.
١٢. سبحانی، جعفر، الانصاف فی مسائل دام فیها الخلاف، قم: مؤسسة الإمام الصادق علیه السلام، ١٣٨١.
١٣. سبحانی، جعفر، تهذیب الأصول (تقریرات درس مرحوم امام خمینی "ره")، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، ١٤٠٥ق.
١٤. سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، قم: کتابخانه آية الله مرعشی

نجفی، ۱۴۰۴ق.

۱۵. شوکانی، محمد بن علی، فتح القدير، دمشق، بيروت: دار ابن كثير، دار الكلم الطيب، ۱۴۱۴ق.

۱۶. صدر، سيد محمد باقر، دروس في علم الأصول، قم: مؤسسة النشر الاسلامي، بی تا.

۱۷. طباطبائي، سيد محمد حسين، الميزان في تفسير القرآن، قم: مؤسسة النشر الاسلامي، ۱۴۱۷ق.

۱۸. طبرسي، فضل بن حسن، مجمع البيان في تفسير القرآن، تهران: انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲.

۱۹. طبري، محمد بن جرير، جامع البيان عن تأويل آي القرآن، بيروت: دار المعرفة، ۱۴۱۲ق.

۲۰. طوسي، محمد بن حسن، التبيان في تفسير القرآن، بيروت: دار احياء التراث العربي، بی تا.

۲۱. عسقلاني ابن حجر، الإصابة في تمييز الصحابة، بيروت: دارالكتب العلمية، ۱۴۱۵ق.

۲۲. فاضل، مقداد بن عبدالله، كنز العرفان في فقه القرآن، قم: مجمع جهاني تقريبات مذاهب اسلامي، ۱۴۱۹ق.

۲۳. فخر رازي، محمد بن عمر، مفاتيح الغيب، بيروت: دار احياء التراث العربي، ۱۴۲۰ق.

۲۴. قرطبي، محمد بن احمد، الجامع لاحكام القرآن، تهران: انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۶۴.

۲۵. قمی، علی بن ابراهيم، تفسير قمی، قم: دار الكتاب، ۱۳۶۷.

۲۶. كاظمي، جواد بن سعيد، مسالك الافهام إلى آيات الأحكام، تهران: كتابفروشي مرتضوي، ۱۳۶۵.

۲۷. كليني، محمد بن يعقوب، الكافي، تهران: دار الكتب الاسلامية، ۱۴۰۷ق.

۲۸. مطهري، مرتضی، مجموعه آثار شهيد مطهري، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۸۱.

۲۹. مظفر، محمد رضا، أصول الفقه، قم: مركز النشر مكتب الاعلام الاسلامي، ۱۴۱۵ق.

